

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد تنبیهی که آقایان قرار دادند حالا با اختلاف در شماره تنبیه راجع به استصحاب کلی است، و عرض کردیم مراد از استصحاب کلی در این جا یعنی یک عنوان کلی مثل انسان، مثلاً یقین به حدوثش پیدا بکنیم بعد همان کلی را استصحاب بکنیم، نه فرد را مثل فرض کنید زید که فرد عالم است یا فرد انسان است، مرادشان این است از استصحاب کلی، و عرض کردیم که بحثمان فقط فعلاً به کلمات مرحوم نائینی، بنا بود که کلمات آقای خوئی را هم بخوانیم، چون طولانی می شود و دو سه نکته کلام ایشان را می گوئیم بقیه اش را آقایان خواستند مراجعه بکنند.

ایشان در اول بحثشان در این صفحه ۴۱۷ از این چایی که دست من هست فرمودند مستصحاب یا کلی است یا شخصی است، درست است این جای بحثی نیست، می شود مستصحاب کلی و شخصی تصویر کرد، بعد فرمودند و لا اشکال فی صحة استصحاب شخصی معین، کما لا اشکال فی استصحاب فرد مردد، اگر فرد مرددی باشد مثلاً سابقاً یکی از این دو طرف عبا به قول آقایان، نجس بوده یک طرف را پاک کردیم شک می کنیم آن فردی که نجس بوده پاک شده یا نه، استصحاب بکنیم، بگوئیم هنوز باقی است، عند الشک فی بقاءه إذا لم یکن منشا الشک فی البقاء احد فردی التردد و خروجه عن مورد الابتلاء، البته آن جایی که خود فرد مردد به عنوان محل استصحاب باشد و إلا فلا یجری استصحاب. مرحوم نائینی رحمة الله می فرماید در این جور جاها جای استصحاب نیست، ببینید من کرارا عرض کردم یک دفعه شما می گوئید فرد مردد باقی است، این یک مطلب است ولی یک دفعه می گوئید نه استصحاب، اگر آن جور باشد اصلاً جای استصحاب نیست، فرد مردد باقی است.

فإن استصحاب فرد مردد معناه بقاء الفرد علی ما هو علیه من التردد، و لازم ذلك ترتيب آثار بقاء کل من الفردين و هذا ینافی العلم

بارتفاع احد الفردين

یعنی شما حکم روی بقاء می کنید لکن نه به خاطر استصحاب بلکه به خاطر قاعده اشتغال، درست هم هست، ایشان هم فرمودند تفصیل این مطلب گذشت، دیروز هم عرض کردم در بحث باز هم دو مرتبه عرض می کنم از صفحه ۱۲۵ تمهید مقدمات کردند تا صفحه ۱۳۳ از این چایی که دست من هست که آخر بحث ۱۳۴ تمام می شود. حدود ۹ صفحه، هشت صفحه ایشان راجع به این مطلب صحبت کردند که گذشت.

بعد ایشان فرمودند و اما استصحاب الکلی اقسام ثلاثه دارد، یکیش استصحاب کلی ای که در ضمن فرد معین بوده، مثلاً زید در خانه بوده به خاطر این که عالم است، عالم هم در خانه بوده شک در بقای زید داریم و شک در بقای عالم، استصحاب بقای عالم می کنیم، خب ایشان می گویند این استصحاب، راست هم هست، این استصحاب عرفی هم هست، چون زید را شما استصحاب کردید، دیگه وارد این بحث نمی شویم.

قسم دوم استصحاب به تعبیر ایشان در استصحاب کلی، البته ایشان سه تا کردند آن سومی را باز یک تفصیلی قائل شدند و مرحوم آقای خوئی چهار تا کردند، حالا دیگه عرض کردم فقط اشارات می کنم.

یکی استصحاب الکلی المتیقن وجوده فی ضمن احد الفردین عند العلم بارتفاع احدهما و بقاء الآخر، در موارد به قول ایشان علم اجمالی به وجود احد الشیئین مع خروج احدهما عن مورد الابتلاء، این بحث مورد ابتلا گذشت، این خصائص بحث علم اجمالی است ربطی به استصحاب ندارد، حالا تلف چرا

بتلف و نحوه، آن هم البته باز محل کلام است، تلفش هم محل کلام است. خیلی خوب این موارد علم اجمالی، چون موارد علم اجمالی هر کدام خصائص خودش را دارند

كما إذا علم المكلف بوجود إحدى الصلوتين من الظهر أو الجمعة و قد صَلَّى الظهر، اگر بداند، عرض کردم این استصحاب بقای وجوب به استصحاب نیست، استصحاب کلی نیست، این قاعده اشتغال است، اشتغال یقتضی اقتضای فراغ یقینی دارد، چون می داند که یا ظهر است و جمعه ظهر را هم خواند آن علمش تاثیرگذار است و جمعه را هم باید بخواند و این توضیحاتش گذشت، من کرارا عرض کردم

یک بحثی مربوط به خود استصحاب است، یک بحثی مربوط به حدود علم اجمال مثلا، به قضایای تنجیز در علم اجمالی؛ آن نباید با استصحاب خلط بشود، متاسفانه گاهی خلط پیش می آید، و در این مثالی که ایشان فرمودند آن مربوط به علم اجمالی است، آن قاعده اشتغال یقینی یقضتی فراغ یقینی یا تنجیز علم اجمالی و در آن جا عرض کردیم غیر از این مبنائی که باید هر دو را انجام بدهد یک مبنای دیگر است که مثلا حالا این که در باب نماز است مال انائین، از یکی اجتناب بکند کافی است، در آن جا هم ظهر را بخواند یا جمعه بخواند کافی است چون علم اجمالی علمش از بین برود. یک رای دیگر هم در آن جا هست که هر دو را می تواند انجام بدهد مثلا در انائین هم این را مصرف بکند و هم آن را مصرف بکند، به انحای مختلف، هم می تواند هر دو اناء را یک اناء بکند بخورد هم می تواند اول این را بخورد بعد آن را بخورد، تفصیل این بحث مربوط به علما جمالی است ربطی به استصحاب ندارد

أو علم بصدور احد الحدیث من الاصغر أو الاکبر و قد فعل ما یوجب رفع الاصغر

مایعی ازش در آمده مردد است مابین بول و منی است لکن وضو گرفته، بخش وضویش را انجام داده، اگر اکبر باشد هنوز حدث دارد، نباشد نه، آن وقت چون بعد ایشان توضیح می دهند اگر استصحاب بقای حدث بکند آثار حدث اکبر را بار نمی کند، جامع بین اکبر و اصغر مثلا وارد نماز نمی تواند بشود اما اثر خود حدث اکبر که وارد مسجد، چون آدم که وضو ندارد می تواند وارد مسجد بشود، کسی که جنب است نمی تواند وارد مسجد بشود، این را بار نمی کند، می تواند وارد مسجد بشود اما نمی تواند نماز بخواند، استصحاب حدثی که کلی است ما بین اکبر و اصغر، مابین این دو تا.

عرض کنم من اول در همین مثال ها، چون این مثال ها به هر حال واقعیت فقهی دارد، حالا کار به بحث استصحاب کلی نداریم، عرض کنم خدمتان ما سابقا کرارا این مطلب را به یک نحو دیگری جای دیگری بیان کردیم، ببینید ما که فرض کلی می کنیم که اصطلاحا بهش کلی می گویند، یا آن جامعی که بین افراد وجود دارد، آن نکته ای که در همه این ها وجود دارد که جامعشان می شود مثل انسانیت یا عالم بودن یا فرض کنید به این که بخیل بودن، دو نفر سه نفر هستند که بخیل اند مثلا، آن جامه ای که وجود دارد گاهی این جامع یک جامع حقیقی است اصطلاحا مثل صفت علم، یک صفت حقیقی است این هم عالم است آن هم عالم است، هر دو عالم اند،

این جامع یک جامع حقیقی است، در این جور جوامع حقیقی قابل استثنا یعنی اگر بر فرض شک در جامع شد حالا اگر بخواهد استصحاب جاری بکند به قول آقایان این جایش هست.

دوم یک جامع اعتباری صرف است، در جامع اعتباری معیارش این است که در مقام اعتبار یک نکته ای را در نظر گرفته که در سه چیز هست مثلاً در باب کفارات که یک نوع عقوبت است این عقوبت را برای کسی که در ماه رمضان افطار کرده در خصوص سه چیز دیده اطعام ستین مسکین، صوم شهرین یا عتق رقبه، عقوبت دیگری ندیده مثلاً زندان، شلاق، مثلاً، جریمه نقدی، این ها همه عقوبت اند، امروزه در دنیای روز غالباً مثلاً می گویند این قدر جریمه نقدی یا این قدر زندان یا هر دو، این را اصطلاحاً بهش جامع اعتباری می گوئیم، یک جامع اعتباری است یعنی ما می فهمیم شارع یک عقوبتی را قرار داده، این عقوبت در سه فرد است، در بقیه نیست، جریمه نقدی نیست، زندان نیست، فرض کنید به این که محرومیت از شغل، امروزی ها محرومیت از شغل هم هست، اگر دکتر است مثلاً می گویند یک ماه مطبش بسته بشود من باب مثال، محرومیت از سفر، این ها چیز هایی است که الان به عنوان عقوبت و کیفر در نظر می گیرد.

پرسش: جامعی که در كفاره هست چیست؟

آیت الله مددی: اعتباری، شارع اعتبار کرده،

پرسش: یعنی صرف اعتبار شارع جامع است؟

آیت الله مددی: بله، اگر جعل نکرده بود نبود.

این دوتا، این جایی است که شما می توانید یعنی اولی که جامع حقیقی بود، دومی جامع اعتباری بود، این دو تا را شما می توانید استصحاب بکنید، سومی جامع انتزاعی است این اشتباه نشود یعنی یک جامعی است که ما درست کردیم مثلاً شارع گفت شما إذا قمت إلى الصلوة مخصوصاً در روایت صحیحہ از امام باقر سلام الله علیه، أی قمت من النوم، سنی ها دارند اما مشهورشان این نیست، ما روایت صحیح داریم که قمت من النوم، شما اگر از خواب بیدار شدید فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم، وضو بگیرید، بعد فرمود

و إن كنتم جنبا، اگر از خواب بیدار شدید دیدید حالت جنابت دارید فطّهرُوا، این فطّهرُوا یعنی غسل بکنید، بعد فرمود و إن كنتم مرضی أو علی سفر، آن وقت اضافه کرد بر نوم دو حادثه دیگر، أو جاء احد منكم الغائط، این حادثه دیگری است، غیر از نوم است أو لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتيمموا، ظاهرش تیمم هم بعد از این دو تا تیمم را ذکر کردند. این را ما هستیم و سه تا تکلیف است، یک کسی که جنابت ندارد وظیفه اش وضو گرفتن است، یک کسی که جنابت دارد وظیفه اش غسل کردن است، یک کسی که یکی از این دو تا را دارد آب پیدا نمی کند، اینی که ما هستیم دقت بکنید، ظرافت را دقت بکنید، شارع اعتبار کرده وجوب وضو را در این حالت، غسل در آن حالت، اما این مطلب که شما بگویید ما می بینیم یک اثری هست بین وضو نگرفتن و غسل نکردن، مثلاً نماز نمی تواند بخواند، این معنایش حدث جامع است، این جامع را شما انتزاع کردید، در آیه یا روایت نیامده، این اشکال خیلی مهمی است، این چون معروف شده که استصحاب حدث از قبیل استصحاب کلی است، این کلی بودنش به این است که خود شارع اعتبار بکند، نه شما در بیاورید، در آوردن شما ارزشی ندارد، ارزش قانونی ندارد، این یک نوع فقط جامع انتزاعی است، یک نوع جامع عرضی است، یک نوع جامعی است که شما ساختید، آمدید گفتید کسی که وضو ندارد نماز نخواند، دست به قرآن نزنند، کسی که غسل هم نکرده نماز نخواند، پس یک چیزی بین این ها هست اسمش حدث است، این را شما در آوردید، این ارزش علمی ندارد، ارزش قانونی ندارد، اصلاً جامع حدث این مثالی که این ها زدند به عنوان استصحاب کلی این ارزش قانونی ندارد، این دو تا حالت است مثل علم اجمالی است، این عیناً علم اجمالی است، فرقی نمی کند، با علم اجمالی اول که مثال زد یکی است، اگر جامع اعتباری بود درست است، این با علم اجمالی فرق می کند، مثل علم اجمالی است، شما علم اجمالی پیدا می کنید یا وضوی شما باطل شده یا بول است یا جنابت است، خب اگر وضو گرفتید کفایت نمی کند، غسل هم باید بکنید، این ربطی به استصحاب ندارد، ربطی به حدث ندارد، این مثل این است که می گوئید یا این اناء نجس است یا آن، اگر شما بین این دو تا اناء جامع فرض کردید جامع فرضی است، جامعی نیست که بهش حکم تعلق گرفته مثل فرد مردد، فرد مردد در خارج وجود ندارد، آنی که در خارج وجود دارد همیشه تشخص است، فرد مردد فقط در ذهن شما وجود دارد، در خارج فرد مردد عینیت ندارد چون تا خارجی شد می شود معین، خارجیت با تردید نمی

سازد، فقط یک اصطلاح ذهنی است، یک برداشت ذهنی است، پس این مثال دومی که ایشان مثال زدند به صدور احد الحدیث این مبتنی است بر یک تصور عامی که بین آقایان شده که شارع یک جامع قرار می دهد، من ندیدم در روایت جامع قرار داده باشد، بله در روایت حیض داریم قد جاءها ما هو اعظم من ذلك اما این اعظمیت به لحاظ این که باید غسل بکند، یک روایت صحیحه هم داریم که پیش ابی جعفر مسئله منی مطرح شد فجعله اشد من البول، در آن روایت این طور آمده، همین روایت واحده هم هست، اشد من البول، بعد هم یک تفریعی دارد که خیلی عجیب است، به هر حال وارد خصوصیات نمی شویم، فقط من به طور کلی آنی که ممکن است منشا تصور باشد این دو تا روایت است که هیچ کدامش هم دلالت نمی کند

پس این مطلب که ما یک چیزی به نام حدث داریم و استصحاب کلی می کنیم خود این مطلب درست نیست، خود این مطلب واقعیت علمی ندارد، این حدثی را که شما تصویر کردید شما درست کردید نه شارع، شارع نگفته حدث دو تاست، من این را حدث می بینم و شما به لحاظ آثار، یکی را دیدید وضو است، یکی را گفتید غسل است پس این بیشترین این اکبر است و این اصغر است، این ها همه اصطلاحاتی است که، اعتباراتی است که شما درست کردید و این کلی ها هیچ ارزش علمی یعنی ارزش قانونی ندارند، ما در بحث وجوب اجزاء هم متعرض شدیم که ارزش قانونی ندارد.

و كما لو علم بوجود احد الحيوانين من الفيل أو البقّ

نجف که بودیم می گفتند چون پشه یک خرطوم دارد مثل فیل است، با این کوچکی شبیه فیل است، ما که نفهمیدیم شبیه فیل باشد، حالا دوران امر بین فیل و پشه، عرض کردیم این به شوخی شبهه است، شاید بعد این مطالب را نوشتند دوران امر در یک حیوانی در اتاق بین فیل و پشه به شوخی شبهه است. علی ای حال عرض کردیم این مثال را که آقایان زدند، البته آقای خوئی در این جا آوردند، آخرش آوردند. اصلا بخواهیم مناقشه هم بکنیم دلالت بر خفت عقل دارد.

و قد انقضى زمان عمر البقّ

این مثال ها که نباید گفته بشود.

فهی جميع هذه الأمثلة مخصوصا که این ها می گویند اگر فیل و پشه بود بعد از چهار روز اگر پشه بود مرده، فیل بود استصحاب بقای حیوان بکنید، نگویید هم فیل است، این را نمی فهمم چجوری عرفیت دارد، بگویید حیوان هست و فیل هم نیست، پشه هم که مرده.

یشکّ فی بقاء الکلی بسبب ارتفاع

این سه تا تصویر ایشان راجع به استصحاب کلی فرمودند، خواندیم، معلوم شد که این سه مثالی که ایشان فرمودند ربطی به استصحاب کلی ندارد، بعد ایشان وارد بحث استصحاب کلی می شوند، همان بحث معروف، عرض کردم این زمینه بحث استصحاب کلی چون آقایان قائلند به حجیت استصحاب از باب اخبار و تعبد صرف ولو عقلانی نباشد این بحث را مطرح کردند، سرّ مطرحش این است

فلا ینبغی الاشکال فی جریانش در این سه مورد

لوجود المقتضی و فقد المانع.

بعد وارد مقتضی شدند که یقین و شک باشد، این جا هم هست، خیلی خب.

بعد وارد بحث مانع شدند، بحث استصحاب سببی و مسببی و استصحاب عدم فرد طویل، دیگه آقایان مبانی مختلف دارند، مرحوم آقای نائینی فقط همین مقدار متعرض شدند و نسبتا کم، آقای خوئی این جا بیشتر متعرض شدند، یکی دو جواب از کفایه آوردند، باز جواب ها را جواب دادند، یکی جواب از نائینی آوردند آن را جواب دادند چون تمام این مطالبی که اساس درستی ندارد متعرض نمی شویم، فقط مرحوم نائینی، عرض کردم نکاتی که محل کلام است فإن وجود الکلی و إن کان بوجود الفرد و زواله بزواله إلا أنه ليس الکلی مما ینتزع عن الفرد بل هو متاصل بالوجود.

رفتند روی آن بحث کلی طبیعی که آیا موجود هست یا موجود نیست؟ آیا وجودش متاصل است به تعبیر ایشان؟ حالا تعبیر منطقی هم نیست یا نیست؟ به نحو کلیت موجود است؟ فردش موجود است؟ وجودش به عین فرد است؟ و إلی آخر، ایشان می فرماید حق این است که کلی متاصل است و وجود دارد، نه آن به قول آقایان مقاله رجل همدانی که به کلیت موجود است.

.....

علی ای حال کیف ما کان مرحوم آقازیا این جا یک حاشیه مفصلی زدند حدود بیش از یک صفحه که وارد آن بحث وجود کلی طبیعی و سنخ تصور و نسبت به نسبت اب الواحد الی الاء یا آباء، وارد آن بحث های آن جوری شدند که طبیعتا ربطی ندارد.

آقای خوئی در این جا فقط موز فرمودند که این بحث استصحاب کلی مبتنی نیست بر وجود کلی طبیعی در خارج، مبتنی بر آن نیست، می خواهد باشد یا نباشد، و عند العرف کلی طبیعی وجود دارد، ایشان به همین مقدار اکتفا کرده، به جای این بحث های طولانی ای که هست.

من سابقا هم به مناسبت هایی عرض کردم یک بحث دیگری داریم که آیا اوامر یا تکالیف یا قانون تعلق پیدا می کند به طبائع یا به افراد؟ در بحث اوامر گفتیم و تعجب این است که آقای خوئی در آن جا فرمودند به این که مراد جدی از این بحث این است که آیا کلی طبیعی موجود است یا نه؟ آن بحثی که اصلا ظاهرش بحث قانونی است ایشان آن را زدند به وجود کلی طبیعی، کسانی که قائل هستند اوامر تعلق به طبائع دارد یعنی کلی طبیعی موجود نیست، کسانی که قائل به این هستند که اوامر به افراد می خورد یعنی کلی طبیعی موجود است، خیلی عجیب است آن جا بحث را روی کلی طبیعی بردند، البته قبل از آقای خوئی است اختصاص به ایشان ندارد، یک مدتی بود در فقه شیعه و در اصول متاخر شیعه متاسفانه آن بحث را ربطش دادند به کلی طبیعی و تعجب است که آقای خوئی این بحثی را که این جا ربط به کلی طبیعی دارد می فرمایند ربط ندارد. آن یکی که ربط نداشت ربطش دادند، این که این جا ربط دارد فرمودند ربط ندارد و حق در مقام این است که هر دو ربطی ندارد

علی ای حال و اما این مطلب ایشان که در نظر عرف کلی طبیعی موجود است کار به بحث منطقی و فلسفیش نداریم، من خدمتان عرض کردم ریشه این بحث، کل این بحث تنبیه روی این است، ما هم قبول داریم، انصافا کلی طبیعی در نظر عرف وجود دارد لکن این که وجودش منحاز از وجود فرد است را قبول نداریم، اشکال ما این است یعنی عرف اگر، همین مثالی که این ها گفتند، چهار روز گذشت گفتند اگر پشه بود مرد، فیل هنوز هست پس حیوان هست اما فیل هم نیست، هیچ عرفی این را نمی فهمد، مخصوصا عرض کردیم نکته اساسی استصحاب پیش ما از سیره عقلا ثابت شده، بالتعبد ثابت نشده، آن نکته اش این است پس نکته کل اساسی این

تنبیه به این طولانی، تصادفاً آقای خوئی با این مصباح الاصولشان با این که تقریرات مرحوم نائینی مختصرتر و موجز تر است، هر دو بزرگوار حدود ۲۱ صفحه در این تنبیه صحبت کردند، آقای خوئی که بیشتر هم نسبت به نائینی صحبت کرده است مثلاً در این جا آقای خوئی خیلی مفصل، در این مانع مفصل وارد شدند، کلمات کفایه را آوردند رد کردند، بعد کلمات نائینی را آوردند، بعد آن کلمات را توضیح دادند، باز خودشان هم قبول فرمودند آن توضیح را هم باز توضیح دادند، کیف ما کان این بحث مبتنی بر این دو نکته است کاری به کلی طبیعی در بحث منطق نداریم، این که کلی انسان در اتاق موجود است خب این جا بحث نیست لکن کلی انسان را در ضمن فرد می بینند، آنی که عرفیت دارد این است، بیاید بگویند فرد منتفی شد اما کلی هست، خب این که عرفیت ندارد.

پرسش: حتی فرد هم

آیت الله مددی: نمی بینند، اصلاً فرد مردد وجود خارجی ندارد، ذهنی است.

علی ای حال کیف ما کان به ذهن ما می آید که کل این تنبیه و لذا همین صورت اولش درست است، همین صورت اول که اگر انسان در خانه بود به وجود زید، شک می کنیم زید خارج شده یا نه، هست یا نه و شک هم می کنیم در انسان، استصحاب بقای انسان چون استصحاب بقای زید می شود، چون نکته اش این است، چون کلی از فرد منحاز نیست در فهم عرفی، این که ایشان می فرماید در فهم عرفی کلی طبیعی در خارج موجود است، قبول دارم حرف ایشان درست نیست، بحثی هم به بحث منطقی نداریم لکن در فهم عرفی نمی آیند کلی را از فرد منحاز بکنند و لذا تمام این اقسام غیر از قسم اول همه اش فی نفسه باطل است، احتیاج به توضیح ندارد.

یک: استصحاب به تعبد ثابت نیست، بر فرض هم به تعبد ثابت باشد اشاره ای به متعارف عقلانی است و در متعارف عقلانی قطعاً چنین چیزی وجود ندارد که بیایند کلی را جدای از فرد حساب بکنند یا بیاوریم این بحث را روی بحث منطقی بگذاریم که آیا کلی طبیعی وجود دارد یا نه؟ و بعد هم مثال هایش را مثل حدث بزنیم که اصلاً آن کلی نیست، جامع نیست

به ذهن ما می آید بحث در این جا خیلی از قاعده خارج شده نه این که کم، فوق العاده از قاعده بحث خارج شده، حالا ما فقط به مقداری که بعضی از نکاتش فنی دارد و به درد می خورد متعرض می شویم.

بعد ایشان فرمودند نعم بنا علی انتزاعیه الکلی یتوجه، بحث انتزاعی بودن، اصیل بودن، هیچ کدام از این بحث ها، اول این مال اولش بود مقتضی بود

و اما عدم المانع، بعد ایشان وارد این می شوند که آیا مانعی دارد یا ندارد؟ آن وقت وارد بحث شک سببی و مسببی می شوند به این مناسبت، بحث شک سببی و مسببی خودش فی نفسه بحث خوبی است، حالا کار به این کلی نداریم اما فی نفسه بحث خوبی است، اگر بخواهیم الان متعرضش بشویم چون یکی از تنبیهای خواهد آمد، در تنبیهای خواهد آمد که باید اصل سببی نباشد، اجازه بدهید این بحث سببی و مسببی را که مرحوم نائینی در این جا مطرح فرمودند این را بگذاریم در آن جا، بعد هم به مناسبتی وارد بحث معروف لباس مشکوک می شوند که خود مرحوم نائینی یک رساله هم در این جهت نوشتند و چاپ هم شده و انصافا هم سعی کردند مطالب بسیار لطیفی را در ضمن همین بحث لباس مشکوک بیاورند، سابقا هم به نظرم در نجف مثلا ایام ماه رمضان یا ایام ماه محرم همین لا تعاد را می خواندند، مرحوم نائینی تقریرات خوبی فرمودند نسبت به خودشان در آن زمان و کلا اصولا در زمان ما هم همین طور. انصافا زحمت زیاد کشیدند، حالا مطالبشان قبول بشود یا نه همیشه دعوا بوده نمی خواهیم فعلا متعرض این بحث بشویم.

بعد ایشان دنبال همین بحث رفتند و حقیقت اصل سببی و مسببی و بعد این که این استصحابی که هست این استصحابی است که مال قدر متیقن و مال کلی است، البته یک مطلب دیگری را هم در این جا عرض بکنم ایشان دو سه مرتبه در این جا در صفحات مختلف، الاستصحاب الکلی هم دارند، از نظر ادبی این درست نیست مگر چیزی در تقدیر باشد، صحیحش استصحاب الکلی است، کلی صفت استصحاب نیست، کلی مضاف الیه استصحاب است نه صفت استصحاب. غرض به هر حال این را دارند اما در این کتاب تقریرات مرحوم آقای خوئی این غلط وجود ندارد، تمام جاها ایشان در آن جا.

بعد بعد از این که وارد این بحث می شوند وارد آن سه تا مثالی که گفتیم می شوند، و فی مثال الحدث که مثال دوم بود، بعد هم وارد مثال بق و فیل می شوند که آیا در استصحابش جاری می شود؟ ایشان می گوید در مثل این استصحاب جاری می شود چون شک در

مقتضی است، چون از اول نمی دانیم آیا پشه ای بوده که سه روز باشد یا فیلی بوده که ده روز بوده چون شک در مقتضی جاری می شود، اشکال اشکال شک در مقتضی است.

بعد ایشان می فرمایند که مرحوم نائینی وارد یک بحث دیگری می شوند مقدمات، بعد نتیجه می گیرند، عرض کردم چون مباحث به ذهن ما می آید ارزش علمی ندارد آن قسمت هایی که مهم است، یک شبهه ای است به نام شبهه عبائیه که در زمان این ها مطرح شده، نائینی و مرحوم آقاضیا و دیگران و ظاهرا مبدع یعنی اصل کسی که شبهه را مطرح کرده مرحوم آقای آقا سید حیدر صدر است، البته این جا به آقای صدر نسبت دادند مراد آقا سید حیدر است، ایشان پدر مرحوم آقا سید محمد باقر صدرند، جوان مرگ هم شدند، در سنین جوانی، خیلی با استعداد و نبوغ شدید، می گویند این اشکال را ایشان مطرح کرده، بعد هم شده شبهه عبائیه و بعد هم در نجف سر و صدا و قال و قیل روی این شبهه عبائیه و حل این مشکل.

شبهه عبائیه یک بحثی دارد راجع به این که، بنا بر این که ملاقی احد اطراف علم اجمالی نجس نشود، اولاً بحثش این است، یک نکته اش هم راجع به استصحاب کلی است، دو تا نکته در آن ذکر شده، شبهه عبائیه این است که اگر کسی عبائی داشت می داند یا بالای عبا نجس است یا پایین، به قول آقایان طرف اعلی و اسفل، یا این طرف نجس است یا آن طرف نجس است، این را می داند، آن وقت یک طرف بعینه را بشورد، طرف اسفل را بشورد که قطعاً پاک شده، آن وقت طبعاً آن طرف اعلی طرف شبهه می شود که آیا نجس هست یا نه؟ آن وقت اگر با دست تر به دو طرف بزند، به طرف اعلی و اسفل، آن وقت اگر بگوییم دست ایشان نجس می شود خب طرف اسفل را که پاک کرده، طرف اعلی هم که احد اطراف است ملاقی احد اطراف است شبهه هم نجس نمی شود، این که بنایشان این است، اگر بگوییم دستش نجس می شود با این قاعده نمی سازد، از طرف دیگه اگر بگوییم که پاک است با استصحاب نجاست به نحو کلی نمی سازد چون استصحاب نجاست به نحو کلی جاری می کند، آن استصحاب نجاست این است که می دانست یا اسفل یا اعلی نجس است اسفل را شست اما کلی نجاست هنوز برطرف نشده، پس این باید یا ملتزم بشویم استصحاب کلی جاری نمی شود یا

ملتزم بشویم ملاقی احد اطراف نجس می شود، یا باید بگوییم جاری نمی شود که خب خلاف مشهور است که استصحاب کل، خب

پیش ما که خیلی واضح است، استصحاب کلی جاری می شود ثم ماذا

علی ای حال این یکی از بحث هایی بوده که در نجف مطرح شده، عرض کردم مرحوم نائینی در این تنبیه الملة دارد که آقایان ما با

این فروع دقیقه ای که در استصحاب است راجع به مسائل سیاسی و اداره جامعه صحبت نکردند، این فروع دقیقه شان همین است،

همین ها که عرض می کنیم استصحاب شبهه عبائی، روشن شد این شبهه عبائی چجوری است؟ پس این دو نکته در شبهه عبائی

مطرح بوده، یکی این که ما قبول داریم در مثل این فرد قصیر و طویل به قول آقایان استصحاب جاری می شود استصحاب کلی، یکی

این که قبول داریم ملاقی احد اطراف در اطراف علم اجمالی نجس نمی شود، روشن شد؟ پس اگر عبائی داشتیم یا طرف اسفلش نجس

است یا طرف اعلی، یکی از این دو طرف، طرف اسفل را شستیم، آن وقت با دست تر به هر دو طرف زدیم اعلی و اسفل، اگر بگوییم

دست نجس شده یعنی طبق استصحاب بگوییم نجس شده خب یک طرف که پاک است، یک طرف هم احد اطراف علم اجمالی است

پس باید بگوییم ملاقات با احد اطراف هم منجس است، این جور باید بگوییم دیگه، اگر بگوییم نه نجس نشده با استصحاب کلی نمی

سازد، چون به هر حال شما می دانستید در این عبا کلی نجس پیدا شده، چون کلی نجس پیدا شده پس بنابراین شما استصحاب کلی

نجاست می کنید، اگر استصحاب کلی نجاست کردید باید بگوییم ملاقی نجس می شود چون با دو طرف که ملاقات کرد می داند که

با آن کلی ملاقات کرده، نمی دانم روشن شد اصل این شبهه چطور است؟

خب طبعا در این مسئله خب می دانید اولاً بحث فقهی مطرح است، خب حکمش چیست؟ حالا این دعوای استصحاب و علم اجمالی

را کنار بگذاریم اصلاً حکم این مسئله چیست؟ یک عبائی است علم اجمالی به یکی از دو طرف داریم یک طرفش را شستیم و دست

تر با هر دو طرف ملاقات کرد، بالاخره این جا یا باید بحث علم اجمالی یا بحث استصحاب، در حکمش مرحوم آقای نائینی می فرمایند

پاک است، دست تر اگر با دو طرف ملاقات کرد پاک است، آقای خوئی می فرمایند نجس است، استصحاب نجاست را پیش گرفتند،

می فرمایند نجس است و دست نجس می شود اگر با دو طرف، یک طرف که پاک است و یک طرف اطرافش شبهه علم اجمالی است.

پرسش: پایین چه خصوصیتی دارد؟ آن را که شسته؟

آیت الله مددی: برای این که کلی را می خواهیم درست بکنیم، دردشان سر کلی ای است که این کلی بالاخره یک جا بوده، یا بالا بوده یا پایین، آن دردشان سر کلی است.

روشن شد؟ پس بنابراین اولاً به لحاظ فتوا آقای خوئی می فرمایند نجس است، دست تر اگر ملاقات با دو طرف کرد نجس است و خلاصه استصحاب نجاست جاری کردند، مرحوم نائینی می فرمایند پاک است و استصحاب نجاست را، استصحاب کلی را قبول دارند اما روی نکته ای می گویند استصحاب نجاست جاری نمی شود، البته این که در فوائد چاپ شده یک جور است، ظاهراً در دوره ای که مرحوم آقای خوئی بودند باز خود نائینی تقریبش را یک مقداری عوض کرده لذا آقای خوئی در مصباح آوردند که اجاب عنه شیخنا الاستاد بجوابین فی الدورتن، اول جواب اول را آورده آن جواب اول با فوائد می سازد، با این فوائد و چون می دانید مبنای من این است که فوائد چی گفت و آن جا چی گفت را نمی گوئیم، فقط چون آقای خوئی این جا فرمودند و ظاهراً در دوره دوم که ایشان بودند مرحوم نائینی جواب دیگه دادند، نزدیک به آن است، یک اختلاف مختصری دارد و آقای خوئی هر دو جواب را نقل کردند، هم به قول ایشان دوره اول، البته تعبیر به دوره اولی و ثانیه نکردند، یکی جوابی که در کتاب فوائد آمده اسم کتاب فوائد را هم نبردند و یک جوابی هم که خود ایشان ظاهراً از مرحوم نائینی، ظاهراً این طور باید باشد چون جواب اولش که به این می خورد، من اجود نگاه نکردم چون قاعدتاً این ها در اجود التقریرات است جواب دوم ایشان، اجود را مراجعه نکردم، دارم اما مراجعه نکردم، علی ای حال و در هر دو جواب مرحوم آقای خوئی مناقشه نمی کنند و حرف مرحوم نائینی را قبول نمی کنند، می گوئیم این شبهه عبائیه به خاطر این جهت یک مقداری شهرت پیدا می کند.

مرحوم آقای آقاضیا قدس الله نفسه تحریر دیگری می فرمایند آخرش هم می فرمایند فتدبر فيه تعرف قدرک که این خیلی تحقیق بدیعی است که ایشان، البته می دانید آقایان بعدی ها غالبا با همدیگه دعوا دارند، ممکن است یکی بگوید تدبرنا فیها فلم نجدوا لها قدرا، خیلی تدر کردیم، مرحوم آقاضیا معتقد است که اثر فرق می کند، اگر اثر بر نجاست به مفاد کان تامه بود آن جاری می شود استصحاب، حکم بهش می کنیم، اگر اثر به مفاد کان ناقصه بود آن جا جاری نمی شود، این فتدبر ایشان مال این است یعنی ایشان در حقیقت در این شبهه عبائیه می گویند نحوه اثر فرق می کند. حالا اثری که به نحو، البته ایشان تعبیر مفاد کان، می خوانم، حالا چون به هر حال لطائفی دارد، من به لحاظ بحث استصحاب کلی ندارم، این نکته فنی در این مسئله فرعی و این که آیا این مسئله فرعی این سر و صدا را چکار بکنیم به قول آقایان شبهه عبائیه، حالا عجیب این است که آقای خوئی بعد از بحث فرمودند آخرش که فرمودند این نجس است و تعبیری دارد که نکته ای نبود که اسمش را شبهه عبائیه بگذارند. لماذا سمیت بشبهة العبائية، ایشان می گوید استصحاب کلی جاری می شود و مشکل ندارد و تعجب هم هست این کلام آخرشان، که این را چی بگذارند، شبهه قبائیه بگذارند، بحث را در عبا مطرح کردند گفتند شبهه عبائیه، بحثی نیست، حتی به اسم گذاریم هم ایشان اشکال می کند

اما مفاد کان تامه در اصطلاح مرحوم آقاضیا، حالا آقاضیا این جور فرمودند، من اولاً بسیط بکنم که چون می خواهم فردا عبارت بخوانم، امروز اول اصل مطلب را بگویم ذهنتان آماده بشود، مراد مرحوم آقاضیا از مفاد کان تامه یعنی اثر اگر بار بشود روی وجود نجاست، حالا ایشان کان تامه گفت، اصطلاح خاصی آورد، ما الان اصطلاح آخوندی خودمان، اگر اثر بار بشود روی وجود النجاسة آن جا جاری می شود، آن اثری که روی وجود النجاسة بار می شود مانعیت نماز است، با این عبا نمی تواند نماز بخواند، خوب دقت بکنید، این عبائی که می داند یک طرفش نجس است و یک طرفش را پاک کرده طرف دیگر را پاک نکرده، خوب تامل بکنید، مراد ایشان از مفاد کان تامه یعنی اگر اثر بار بشود روی وجود نجاست، اگر اثر این جوری باشد مثل این که مانع نماز است، وجود نجاست مانع نماز است، خب با این عبا نمی شود نماز خواند

پرسش: یعنی مانع واقعی باشد؟ نه علمی و نه ذکر؟

آیت الله مددی: عنوانی که از ادله در می آید وجود نجاست است اما اگر اثر بار بشود بر نجسیه الموجود، حالا به تعبیر من، اما اگر اثر بار بشود بر این که این موجود نجس است یعنی این طرف اعلاى عبا که نشسته، نجسیه، این مرادشان از کان ناقصه این است، این اثر در کجاست؟ در ملاقی است، چون باید در ملاقات یک خصوصیتی باشد که وقتی ملاقات کرد با یک شیء نجس آن خصوصیت از ملاقات سرایت بکند به ملاقی، تا نجس بشود دیگه، پس وجود نجاست کافی نیست، نجسیه الموجود، اسم این مفاد کان ناقصه شد چون من گفتم که اگر خواندیم این تعبیر من راحت تر است تا تعبیر ایشان، تا تعبیر مرحوم آقاضیا پس اگر اثر بار شد بر وجود النجاسة می توانیم بگوییم در این جا سابقا وجود نجاست بود حالا هم استصحاب وجود نجاست بکنیم پس با این عبا نمی شود نماز خواند، آن اثر مانعیه الصلوة است، چون در مانعیت صلوة نمی خواهد که این موجود خارجی نجس باشد تا سریانى بیاید، اصلا وجود نجاست مانع نماز است، روشن شد؟ اما اگر اثر بر نجسیه الموجود است یعنی این موجود باید دارای یک خصوصیتی باشد که اسمش نجاست است، این خصوصیت از این سریان بکند به ملاقی دیگه، مسئله ملاقات این جوری است، یک خصوصیتی در آن باشد که سریان بکند از ملاقی، از ملاقا به ملاقی، اگر این باشد این جاری نمی شود چون یک طرفش را شستیم جاری نمی شود، پس حکم به نجاست ملاقی نمی شود کرد، اما حکم به مانعیت صلوة می شود کرد، روشن شد؟ با این عبا نمی شود نماز خواند اما اگر با دست تر به دو طرف عبا زد نجس نمی شود پس شد سه تا قول در مسئله تا این جا، یک این است که نجس است به رای آقای خوئی و لذا ملاقیش هم نجس می شود یعنی استصحاب نجاست جاری می شود از قبیل استصحاب کلی، ایشان از قبیل استصحاب کلی گرفته دو: این استصحاب کلی را قبول داریم جاری می شود اما این جا یک نکته ای دارد که جاری نمی شود، این حرف مرحوم آقای نائینی،

سه: این که نه، اثر فرق می کند، اثر اگر مترتب بشود به مفاد کان تامه آن جاری می شود، اگر مترتب بشود به مفاد کان ناقصه جاری نمی شود، آن وقت این مفاد کان تامه و ناقصه ایشان را من این جور معنا کردم، اگر اثر روی وجود النجاسة باشد جاری می شود و آن اثر مثل مانعیت نماز است، اگر با این عبا نماز خواند نمازش باطل است اما اگر اثر بر نجسیه الموجود بار بشود، این مراد از نجسیه

.....

الموجود یعنی یک خصلتی در این موجود باشد که سریان بکند، این احراز نمی شود، چرا؟ چون شما وقتی می بینید کلی نجاست موجود است اما در این طرف اعلی یک خصوصیتی است که به ملاقی می رسد، این را راه نداریم برای احرازش، روشن شد؟ وجود النجاسة اشکال ندارد استصحاب اما این که این خصوصیت در طرف اعلی هست، این خصوصیت الان در طرف اعلی هست از طرف اعلی سریان می کند به ملاقی، این اثر بار می شود، این هم خلاصه کلام مرحوم آقاضیا

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين اعتباری،